

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان

نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصری، پلاک ۲۲ • تلفن گویا: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • شماره: ۸۸۹۲۵۴۶۷

تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۰۵۱۹۸۰۵۴۴۰ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸

توزیع: موسسه مطبوعاتی نشرگستر امروز
نوبن • تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: صمیم

شتر

یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۴۰۵ • ۱۸ صفر ۱۴۴۸ • ۲ آگوست ۲۰۲۶ • سال بیست‌ودوم • شماره ۸۰۵۴۴۲ • صفحه ۵۱۴

اذان ظهر تهران ۱۲:۱۱ • اذان مغرب ۱۹:۲۸ • اذان صبح فردا ۳:۳۷ • طلوع آفتاب ۵:۱۴

www.sharghdaily.com

aparat:tasvirshargh

Telegram:SharghDaily

youtube:sharghdaily

twitter:sharghdaily

instagram:sharghdaily1

ساخت‌وسازهای سوداگران



مهدی زارع

شبکه آب شرب، گاز، فشار ضعیف برق و نبود خدمات رفاهی اولیه -مدرسه، کلانتری، ایستگاه اتوبوس و مراکز درمانی- روبه‌رو بوده یا هستند. ساخت‌وساز مسکن مهر اکنون با واحدهای باقی‌مانده در طرح «نهضت ملی مسکن» ادغام شده است. از ابتدای دولت دهم تمرکز بیشتر بر نوسازی بافت‌های ناکارآمد درون‌شهری به جای شهرک‌سازی خارج از محدوده برای حفظ اراضی کشاورزی و استفاده از زمین‌های داخل محدوده شهری بود ولی عملاً چالش‌های مسکن مهر ادامه یافت.

توسعه ساختمان‌های چندطبقه با تراکم بالا در این دشت ساحلی حساس، ریسک لرزه‌ای را افزایش داده و تاب‌آوری شهری را کاهش می‌دهد. حساسیت بالا به روان‌گرایی خاک با توجه به تجربه زلزله ۳۱ خرداد ۱۳۶۹ منجیل الزامی است. روان‌گرایی عمدتاً در اراضی حاشیه و دلتای رودخانه سفیدرود و مناطقی که رسوبات کواترنری جوان و اشباع‌داشته‌اند، اتفاق افتاد. آستانه اشریفه بیشترین و شدیدترین آثار روان‌گرایی را در شهر و روستاهای اطراف آن تجربه کرد. در مناطقی که رشت، کوجصفهان، لشت‌نشا و پهنه منتهی به انزلی نیز فوران ماسه و نشست‌های ناهمگون گزارش شد. فوران ماسه در بسیاری از مزارع، جاده‌ها و حیاط منازل در آستانه اشریفه، با افزایش فشار آب منفذی رخ داد و مخلوط آب و ماسه از شکاف‌های زمین به بیرون فوران کرد. با زدست‌رفتن مقاومت برشی خاک ماسه‌ای اشباع زیر شالوده‌ها، ساختمان‌های متعدد بدون اینکه دچار تخریب سازه‌ای ناشی از تکان مستقیم شوند، دچار کج‌شدگی، فرونشست یا فروپاشی شالوده شدند. یکی از معروف‌ترین خسارات ژئوتکنیکی زلزله منجیل، کج‌شدگی و

گزارش خوانی

فرصت ازدست‌رفته روزافشگری

می‌کنند، از واردکس، یک آژانس مرموز، جمع‌آوری کرده است؛ آژانسی که دست‌اندرکارانش قصد دارند این اطلاعات را دوباره پیدا کنند. اما قضیه به همین سادگی‌ها برآمده از داستان «ای‌تی» و سرنوشت او را بار دیگر مطرح کرده است. فیلمی که از یک مسابقه پوکس و با لکده‌ای یکی از مبارزان به دوربین (مخاطب) آغاز می‌شود. فیلمی که با طرح سؤال‌های بی‌جواب آغاز می‌شود و فیلم‌نامه‌نویس معروف آن «دیوید کپ» پس از ۴۲ بار بازنویسی بی‌خیال جواب‌دادن به پرسش‌ها می‌شود و سؤال‌های مطرح‌شده بی‌جواب باقی می‌ماند. حتی اگر مخاطب فراموش کند نام «اسپیلبرگ» به عنوان کارگردان و نویسنده بر این فیلم قرار دارد، یک بار دیدن فیلم چندان کار آسانی نیست. شاید بهترین توصیف برای فیلم همان تیترو باشد که تلگراف برای آن انتخاب کرد، «اسپیلبرگ طرح داستان را گم کرده است». فیلم «روز افشاگری» می‌توانست با تمام طرافت‌های خاص کارگردان فیلم‌برداری شود. کارگردان در ترکیب فیلم‌های سرگرم‌کننده با فیلم‌های جدی توانایی برجسته‌ای دارد. اما این بار طرح داستان مبهم است و لحن آن ترکیبی ناشیانه از جدیت و حماقت است و نتیجه به طرز عجیبی تهی و با وجود تمام پیچیدگی‌های سطحی‌اش، تقلیدی نیز به نظر می‌رسد: مانند «مردان سیاه‌پوش» بدون شوخی‌ها.

این فیلم یک تزیلر توطئه‌آمیز است که در آن قرار است از یک پنهان‌کاری

۷۰ ساله درمورد بشقاب‌پرنده‌ها و آدم فضایی‌ها پرده بردارد. زمین در

آستانه جنگ جهانی سوم است. اما «دنیل»، چیزهای دیگری در ذهن

دارد. او ویدئوهای طبقه‌بندی‌شده‌ای که وجود حیات فرازمینی را اثبات

در کنار هم، این دو طرح داستانی مخاطب را از اهمیت‌دادن به آنچه

بامداد پنجشنبه هشتم مرداد بود که آمریکا در ادامه

یورش‌های تروریستی علیه مردم ایران با حمله به یک خانه در

جزیره قشم، سینا جعفری دو ساله و پدر و مادر او را شهید کرد.

نیویورکتایمز با بررسی تصاویر ماهواره‌ای و رجوع به کارشناسان

تسلیحاتی درباره حمله به قشم خبر داد که آمریکا به بمب

۲۰۰۰ پوندی (حدود ۹۰۸ کیلوگرمی) به نام «مارک-۸۴» متوسل

شد. نیویورکتایمز این ادعا را براساس تجزیه و تحلیل ویدئوها،

عکس‌ها و تصاویر ماهواره‌ای توسط کارشناسان تسلیحات و نیز

نیویورکتایمز اعلام کرده است. این حمله منجر به کشته‌شدن

یک زن و شوهر و پسر دو ساله آنها شده است. آنها گفتند دو فرزند

دیگر این زوج زنده از زیر آوار بیرون آورده شدند.



با عبور بیش از ۵۲۰ هزار زائر از مرز خسروی برای حضور در مراسم بزرگ اربعین حسینی، بیش از ۷۰ درصد از ظرفیت پارکینگ‌های پیش‌بینی‌شده در این مرز پر شده و فضای کافی برای استقبال از سایر زائران مهیاست. امسال برای ایام اربعین حسینی از شهر قصرشیرین تا مرز خسروی ۸۰ پارکینگ با ظرفیت ۳۰۰هزار خودرو فعال شده است. عکس: کوثر همتی، ایسنا

instagram:sharghdaily1

ساخت‌وسازهای سوداگران

تخریب شدید پایه‌های مخزن هوایی آب شرب آستانه اشریفه بر اثر روان‌گرایی خاک زیر پی بود. دشت ساحلی عمدتاً از ماسه‌ها، لای‌ها و رسوبات آبرفتی ریزدانه شل و اشباع‌شده هولوسن با سطح آب زیرزمینی بالا تشکیل شده است. در هنگام زلزله ازدست‌دادن ظرفیت باربری باعث می‌شود ساختمان‌های بلند به طور ناهموار فرو روند یا واژگون شوند.

تشدید در رسوبات ساحلی تحکیم‌نیافته امواج لرزه‌ای را تقویت می‌کنند. ساختمان‌های چندطبقه پیرو ط طبیعی بلندتری دارند. هنگامی که دوره طبیعی ساختمان با لرزش تقویت‌شده خاک نرم ساحلی مطابقت یابد، رزونانس رخ می‌دهد و تکان‌های شدیدتری به ساختمان وارد می‌شود و احتمال فروپاشی آن را به شدت افزایش می‌دهد. بیشینه شتاب قابل انتظار زمین‌لرزه در یک بازه بازگشت ۵۰۰ساله برای گیلان، مازندران و گلستان نشان از جنبش مخرب بالقوه در پی سنگ در استان‌های شمالی دارد. جهت‌پذیری گسیختگی گسل در نزدیک گسل با پالس‌های سرعت لرزه‌ای با دامنه بلند و مدت‌زمان کوتاه، تکان‌های شدیدتر عمدتاً در راستای عمود بر جهت گسل‌های اصلی، در راستای شمالی جنوبی تا شمال شرق- جنوب غرب در بیشتر مناطق ساحل کاسپین قابل انتظار است.

آسیب‌پذیری سازه‌ای ناشی از ساخت‌وسازهای سریع و سوداگرانه در امتداد کریدور شمالی افزایش یافته است. توسعه‌های بلندمرتبه اغلب به پی‌های کم‌رزفا یا شمع با ژرفای ناکافی متکی هستند که نمی‌توانند به لایه‌های خاک روان‌گرا نفوذ کنند. طبقات همکف تجاری یا باز-پارکینگ یا فروشگاه- اثر «طبقات نرم» ایجاد می‌کنند که تغییر شکل لرزه‌ای را در پایه متمرکز کرده و منجر به فروپاشی در هنگام جنبش شدید می‌شوند. آب‌های زیرزمینی بسیار شور در منطقه ساحلی، خوردگی میکرد و خردشدن بتن را به‌مرور زمان تسریع می‌کنند و به آرامی ظرفیت مقاومت جانبی عناصر سازه‌ای را قبل از وقوع زلزله کاهش می‌دهند.

توسعه سوداگرانه آپارتمان‌سازی چندطبقه در شمال ایران منجر به افزایش آسیب‌پذیری شهری در منطقه‌ای شده که عملاً در معرض رخداد زمین‌لرزه‌های شدید بعدی مانند زمین‌لرزه ۳۱ خرداد ۱۳۶۹ منجیل است. روند شهرسازی در استان‌های شمالی ایران باید تغییر کند.

اتفاق می‌افتد، باز می‌دارند؛ یکی از شخصیت‌ها نمی‌داند چه کاری انجام

می‌دهد یا چرا، درحالی‌که دیگری از گفتن آن امتناع می‌کند. همچنین این

کمک‌ی نمی‌کند که همه طرف‌ها به طور متناوب به یک شیء فرازمینی

دسترسی داشته باشند، یک شیء، گرانبی که حتی یکی از شخصیت‌ها به

طرز خنده‌داری از آن به عنوان «چیز» یاد می‌کند. آن شیء، به دارنده آن

اجازه می‌دهد تقریباً هرکاری انجام دهد. از دوگانگی روانی تا کنترل ذهن. این

حس که قهرمانان و تبهکاران فیلم می‌توانند تقریباً هر اتفاقی را رقم بزنند،

باعث ایجاد یک فروپاشی عاطفی ناگوار می‌شود. شاید انتخاب شکل موجود

فضایی به همان شکلی که در ذهن‌ها وجود دارد ایده آگاهانه‌ای قلمداد

شود اما در عین حال تعجب‌برانگیز است. شخصیت فضایی که در فیلم‌ها

کوچک و قدکوتاه است، وقتی روی صحنه می‌آید قدی بلند دارد و اوست که

تکلیف را مشخص می‌کند.

در واقع در طول فیلم مدام مخاطب با شخصیت‌هایی روبه‌روست که

در حال انجام کارهای قهرمانانه هستند ولی دلیلی هم ارائه نمی‌دهند که

چرا این اتفاق در حال رخ‌دادن است. روز افشا با تأملاتی درمورد همه‌چیز،

از دولت مسئولان تا انگیزه مذهبی ذاتی بشریت، بدون شک یک چرخش

بزرگ در آثار اسپیلبرگ است. اما فیلم «روز افشاگری» فقط به‌طور اجمالی

درب‌گیرنده اتفاقاتی است که قرار است به‌زور به هم بچسبند. در نهایت قرار

است دولت به‌خاطر پنهان‌کاری و عدم اعتماد به مردم برای دانستن رازها

مقصر شناخته شود اما تکلیف مخاطب معلوم نمی‌شود. همان‌طورکه

معلوم نیست شخصیت‌ها چه خواهند شد و چه خواهند کرد.

روایت

خشونت‌فره‌یختگان

اصغر ایزدی جیران: از پله‌های طبقه اول دانشگاه علوم اجتماعی بالا می‌روم تا برسم به دفتر کارم. چهار سال است که عضو هیئت‌علمی گروه مردم‌شناسی در دانشگاه تهران هستم؛ چهار سالی که پرغوغا سپری شده است. بهار ۱۳۹۵ است، بهاری که بوی خزان می‌دهد. از راهروی طبقه اول پیچیدم به سمت چپ و وارد راهرو شدم. جلوی اتاقم که رسیدم، صحنه‌ای را دیدم که سال‌های بعدی زندگی دانشگاهی‌ام را به کل تغییر داد. دیدم تابلوی فلزی روی دیوار که بر گوشه راست بالای در اتاقم نصب شده و رویش «دکتر اصغر ایزدی جیران» نوشته شده بود. به همراه شاسی چوبی‌اش از ریشه کنده شده است. تابلو که با پیچ محکمی به دیوار کوبیده شده بود، چنان جاکن شده بود که قسمتی از کج دیوار را هم کنده و به زمین ریخته بود.

این صحنه را مدت‌ها پیش در خواب دیده بودم. دیده بودم که روزی به دانشگاه می‌آیم و با این صحنه روبه‌رو می‌شوم. در سه، چهار هفته گذشته اتفاق‌های هولناک چنان پیش می‌روند که رخ‌دادی شوم را رقم بزنند. جای خالی اسم من را یاد اسم هاله لاچوردی می‌اندازد.

اتاق کارش یک طبقه بالاتر بود. هاله را ندیده بودم چون من سال‌ها بعد از اخراجش استخدام شده بودم. از استادان جوان و باسواد و پرشور گروه ارتباطات بود. هر وقت پشت در اتاق مشترکش با استاد راهنمایم سارا شریعتی می‌ایستادم تا خالی از خیل علاقه‌مندان شود، به اسم هاله خیره می‌شدم. کسی، شاید دانشجوی دلسوخته‌ای، اسسش را با مایزیک توی جای خالی تابلوش نوشته بود.

جلوی صحنه تابلوی جاکن‌شده میخ شده‌ام. حاج و واج مانده‌ام. دستم لرزید. نتوانستم کلید را توی قفل بچرخانم. راهم را به راهروی سمت راست کشیدم و مستقیم رفتم دفتر رئیس دانشده.

«آقای دکترا! بیاید ببینید. اسمم را از بالای در اتاقم کنده‌اند». آقای رئیس نگاه می‌خورد به حال آشفته من کرد. او می‌دانست و در جریان بود که چه آشوب و بلوایی در دانشکده سر پورونده تبدیل و وضعیت اسخادمی من به پا خاسته است. نیامد که ببیند. برگشتم به راهروی طبقه اول، چه کسی می‌توانست شب‌نهم، زمانی که کلاس‌ها تمام شده‌اند و دانشکده خلوت است، تیشه‌ای برداشته و تابلو را کنده باشد؟ چرا! استادان دانشکده به رد پورنده در صورت‌جلسه گروه اکتفا نمی‌کنند و کار را به خشونت‌گشاده‌اند؟ چه کسی حاضر شده اخیر دست استادان بشود؟ یا اینکه خود استادها دست به تیشه برده‌اند؟ افرادی که با یدک‌کشیدن عنوان «استاد دانشگاه»، نماد فرهیختگی را بر پیشانی خود نصب کرده‌اند، نقاب از چهره برکنده و چنگال می‌کشند.

آه‌ای! کسی در این دانشکده نیست که یاری‌ام کند؟ هیچ‌کس یاری‌ام نکرده بود، جز سارا شریعتی که تقلاهایش به جایی نرسید. در یک سال اول استخدامم، هر بار که سراغ کمد صندوق نامه‌های استادان در طبقه همکف دانشکده می‌رفتم و در چوبی صندوق خودم را باز می‌کردم، انتظار یک کاغذ تهدید دیگر مچاله‌شده را می‌کشیدم. نویسنده، نامه‌ها را عمداً با دست‌خط خرچنگ قورباغه‌ها می‌نوشت تا قابل شناسایی نباشد. حالا سه سالی می‌شود که از گروه مردم‌شناسی دانشگاه تهران اخراج شده‌ام. خیلی خواب اتاق کارم را می‌بینم، بیشتر تلخ و گاه شیرین. می‌بینم که به اتاقم برگشته‌ام. تنها و پروهامه توی اتاقم هستم.

«این اتاق که مال من نیست. پس چرا وسایلم اینجاست؟ اگر دکتر زارثی یا دکتر حاجی‌حیدری ناگهان کلیدشان را از پشت در ببندازند و در باز کنند و من را ببینند چه بگویم؟ چرا من به اتاق آنها وارد شده‌ام؟». بیخودی نگرانم. بارهای قبل هم که به اتاق آمدم، این در بسته هیچ‌وقت باز نشد. این‌بار هم باز نمی‌شود. میز و کامپیوترم سر جای خودشان هستند. روی صندلی چرخانم می‌نشینم. روبه‌روی این صندلی، دانشجوهای بسیاری نشسته و دردلد‌هایشان را گوشده بودند. یا می‌شوم و از پشت درده‌های پنجره به پشت‌بام نگاه می‌کنم. آن‌سو، حیاط پرهایوی دانشکده است ولی صدایی نمی‌شوم.

برمی‌گردم و در این اتاق درسته به کتابخانه ام‌دی‌اف‌ی خیره می‌شوم که روز خداحافظی، دبیر انجمن علمی - دانشجویی انسان‌شناسی خواست که آن را به انجمن هدیه بدهم و بخشیدمش. به عکس‌هایی نگاه می‌کنم که توی ردیف‌های کتابخانه چیده بودم. عکس‌هایی که از نمایشگاه مردم‌نگارانه «خراش‌های ترلاندره» در پاییز ۱۳۹۴ به جای مانده بودند. یا می‌شوم و مثل شیخی در راهروی طبقه اول پرسه می‌زنم. استادان را در حال رفت‌وآمد به اتاق‌هایشان می‌بینم. ولی آنها من را نمی‌بینند.

اتفاق خوانی

۱۷ صیاد ناپدید شدند

۱۵ اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۵ بود که لنج «شاهین ۲» با امید برگرداندن رونق به سفره خانواده‌ها، بعد از چند ماه بیکاری دوران جنگ، بندر کنارک را به قصد دریا ترک کرد؛ اما با گذشت حدود ۹۰ روز، از این لنج و سرنشینان آن خبری نیست. ایرنا در گفت‌وگو با ناخدا «نوید بلوچ» و برادرش «ساجد»، داستان گم‌شدن این ۱۷ نفر را روایت کرده است و مدارک شناسایی آنها را در اختیار دارد. خانواده این ۱۷ نفر می‌دانند در لحظه‌ای که آنان ناپدید شدند، یک هلیکوپتر آمریکایی بالای سرشان قرار داشت؛ اما حالا نمی‌دانند چه بر سر عزیزانشان آمده است. حمید بلوچ، مهران رنجبر، اسماعیل بکرا، حامد دهانی، جاسم دهانی، مهرداد دهانی، عادل رزمی، خالد رزمی، فرید رزمی، محمد رزمی، عبدالله روح‌افزا، اقبال کندزازی، مهران بلوچ، رضا پیرایش، محمد رئیس‌ی، مرایخش نوحانی و یک خدمه اهل پاکستان ناپدید هستند. ساعت ۳۰ دقیقه روز ۱۷ اردیبهشت آخرین باری بود که چند لنج ایرانی صدای ناخدا حمید را شنیدند؛ درست همان موقعی که بالگرد آمریکایی بالای سر لنج ایرانی رسیده بود. صدای آنان از فاصله ۷۰۰مابلی سواحل عمان شنیده شده است؛ درست همان موقعی که بالگرد آمریکایی بالای سر لنج‌های ایرانی رسیده بود و با پرتاب گلوله‌های منور، اقدام به پرakنده‌کردن لنج‌های صیادی می‌کرد و بعد از آن دیگر نه صدایی از حمید بلوچ و ۱۶ صیاد شاهین ۲ شنیده شد و نه خبری از سرنوشت آنها به کنارک رسید.

ناخدا نوید می‌گوید: «صیاد‌های لنج‌های دیگر گفتند بالگرد آمریکایی بقیه لنج‌ها را پرakنده کرد. نیم‌ساعت بعد همه لنج‌ها توانستند از حال هم باخبر شوند. الا شاهین ۲؛ شاید تلفن ماهواره‌ای ناخدا حمید از کار افتاده بود و دیگر سرنخی هم از آنها پیدا نشد که نشد».

جوان‌ترین صیاد عضو لنج، اسماعیل بوکرا، فقط ۱۷ سال دارد و متولد ۱۱ تیر ۱۳۸۸ است. آنها تا به حال صلیب سرخ، هلال‌احمر و سفارتخانه‌های پاکستان و عمان را در پی این ۱۷ نفر جست‌وجو کرده‌اند و «فعلاً هیچ» خبری به دست نیاورده‌اند. مادر ناخدا حمید «شب‌ها سر سجاده این‌قدر برای حمید دعا می‌کند که بیهوش می‌شود». آنها فکر می‌کنند صیاد‌ها زنده هستند؛ چون لنج‌های دیگر هیچ اثری از پیکر این عزیزان روی آب ندیده‌اند. یکی از برادران می‌گوید: «سال‌ها پیش چند صیاد در آب‌های عمان اسیر و به کمپی در این کشور منتقل شدند. بعد از مدت‌ها یکی از صیاد‌ها توانست با نگهبانی ارتباط بگیرد. شماره صاحب لنج را به او داده بود و نگهبان نیز تماس گرفته بود و محل کمپ لو رفته و صیاد‌ها آزاد شدند. حالا هم ما فکر می‌کنیم آمریکایی‌ها، صیاد‌های ما را اسیر کرده و به کمپی در عمان برده‌اند».

ناخدا نوید با عصبانیت می‌گفت: «زمان جنگ و احتمال اینکه آمریکایی‌ها به صورت زمینی وارد کنارک شوند، زن‌ها و بچه‌ها را به روستاهای اطراف فرستادیم؛ اما همه مرد‌ها برای دفاع از شهر ماندند. البته بعد از چند روز آنها را برگردانیم.»، ناخدا می‌گفت: «ما اینجا مانده‌ایم و این همه رنج می‌کشیم تا به اقتصاد کشور کمک کنیم، حتی لنج من را که کارفرما هستم، بیمه نمی‌کنند تا این روز‌ها به دردم بخورد. کسی چه می‌داند چند ماه دور از خانواده روی آب بودن یعنی چه؟ بعضی روز‌ها صیاد‌ها با تن ماهی شکم‌شان را سیر می‌کنند. همه این رنج‌ها را فقط برای کشور و امرار معاش خانواده به جان می‌خریم، چرا باید مهاجرت کنیم؟!». او اشاره می‌کند: «رقت به کنار، اصلاً می‌دانید اگر لنج را می‌فروختیم و پولش را در بانک‌های کشورهای همسایه سرمایه‌گذاری می‌کردیم، چه سودی به دست می‌آوردیم؟ اما این کار را هم نکردیم چون می‌خواستیم خودمان روی آن کار کنیم و چند صیاد دیگر نان به خانه ببرند».

این گزارش یک نکته را بیش از همه یادآوری می‌کند؛ اینکه صیادان و مردم جنوب در شرایط جنگی و اقتصادی دشواری هستند. صیادان با شکاف بزرگی میان هزینه‌ها و درآمدها مواجه‌اند؛ تجهیزات را با ارز بالا می‌خرند، ولی ماهی را با ریال می‌فروشند. آنها امیدوارند، اما پرسش‌ها و نگرانی‌های بسیاری دارند.